

”

روی تخته هدف و برنامه اردوهای پیشرفت دانشجویی را توضیح دادم. صحبتیم که تمام شد آقای اسدزاده پای تخته رفت تا رنگی نو به نام تبریز در ذهن ما بزند. رنگ استقلال! همه چی از اواخر دهه ۶۰ شروع می‌شود. زمانی که صنعتگران بزرگ و بازیکنان اصلی اقتصادی تبریز دورهم جمع می‌شوند تا زنجیر پاره کنند. زنجیری وابستگی.



خط زدیم. بعضی را وسط لقمه‌های چرب و چیل املت و بعضی را میانه سرکشیدن چای. دست آخر نام چند شخص و مکان ماند وسط میز صبحانه که قرار شد برویم سروقتشان.

هوای تبریز خنک بود. البته نه آنقدر که دندان‌هایم به هم بخورد و لپم گل بیندازد. اما آنقدری بود که کت بیوشم و بدون عرق کردن، تا بقیه از املت هادل بکنند قدری کنار خیابان قدم بزنم. تبریز از نظر عمرانی با تهران تفاوت زیادی نداشت. تنها نکته‌اش این بود که آنجا هنوز هم می‌شد آسمان را دید. یعنی برج‌ها هنوز آن قدری زاد و ولد نکرده بودند. یک ربعی طول کشید تا محمد رضا به همراه دو میزبان تبریزی ما سوار ماشین شوندر راه بیفتیم. مقصد اول دفتر

چبیه مطالعات فرهنگی تبریز بود. قبل از حرکت به سمت تبریز، در خصوص روایت تبریز پرس و جو کرده بودم و به این نتیجه رسیده بودم که چند نفری در تبریز در دفتر چبیه مطالعات مدت‌هاست که دارند روی پروژه روایت پیشرفت تبریز کار می‌کنند. به مقصد که رسیدیم از همان دم در برایم آشنا بود. همان طرحی را داشت که اکثر دفاتر چبیه مطالعات در کشور دارند. یک معماری سنتی با بافت قدیمی که خاطره خانه‌های پدر بزرگ‌مادر بزرگ‌هایمان رازنده می‌کند. داخل که رفتم از حیاط

دلباز جنوبی و پنجره‌های قدی به سمت حیاط و پیچک‌های سبز کشیده روی در و دیوار و گل و گیاه داخل حیاط بیشتر مطمئن شدم. میزبانمان چایی به دست با ته‌لهجه شیرین آذری خوش‌آمدی گفت و کنارمان نشست. جوانی حدود اسی و خرده‌ای ساله که

قصه از آنجایی مهم می‌شود که تبریز تنها شهری در ایران است که در آن کمیته ملی صنعت با هدف خودکفایی و بازطراحی صنعتی شهر تشکیل می‌شود. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای این کمیته راه‌اندازی منطقه غرب صنعتی تبریز و ۱۴ صنعتی است که امروزه بخش زیادی از نیازهای داخل و حتی خارج از کشور آنجا تأمین می‌شود. یکی از مشکلات تبریز در آن زمان حضور افراد غیربومی در پست‌ها و سمت‌های مدیریتی مهم صنعتی بود. افرادی که درک درستی از زیست بوم صنعتی تبریز

